

نظریه‌های دولت مدرن در عصر جهانی شدن دموکراسی

محمد توحیدفام^۱

مقدمه

دولت را انگارهٔ سلطه می‌توان دانست که دسته‌ای از نهادهای عمومی، مانند حکومت، مجلس، نیروهای نظامی، قوه قضاییه و بخش اداری را در بر دارد و قانون‌گذاری و حفظ نظم و امنیت از کارکردهای عمومی آن است. با این حال اشکال گوناگون دولت نزد ملل سرمایه‌دار و پیشرفتهٔ غرب، برحسب قانون اساسی، ساختارهای سیاسی، صورت‌بندی‌های اجتماعی، ثروت ملی و قدرت تولیدی، با یکدیگر بسیار تفاوت دارند. از سویی دیگر دولت در این کشورها، برحسب گستردگی، رشد و نقشی که در جوامع پیشرفتهٔ سرمایه‌داری داشته است، وجوهی مشترک و الگویی عام دارد. دربارهٔ این وجوه مشترک چهار اظهار نظر می‌توان عرضه کرد: اول این‌که، ماهیت و گستردگی دولت کنونی تنها شباهت‌هایی اندک با همتای تاریخی خود دارد. دوم این‌که، مسؤلیت‌های کارکردی آن گسترشی چشمگیر یافته تا رفاه و امنیت مادی شهروندان و امنیت و نظم را تأمین کند. سوم این‌که، چنین دولتی یک دستگاه سلطه است که به شدت شاخه

۱ دکتر محمد توحیدفام، استادیار دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی است.

شاخه و در برخی موارد غیرمتمرکز شده است. با توجه به آن چه گفته شد، سرانجام این پرسش مطرح است که این وجوه مشترک و شباهت‌های بسیار را در این مجموعه متنوع از دولت‌ها چگونه می‌توان نشان داد. بدین منظور لازم است از سه منظر دولت مدرن بررسی شود.

نخست، از منظر شکل‌گیری دولت‌های مدرن: دولت مدرن از تداخل نیروهای خارجی و داخلی تشکیل شد، گرچه ادبیات سنتی درباره تکامل دولت، بیشتر تمایل دارد که به عامل داخلی اولویت دهد. پژوهش‌های جدیدتر این عامل داخلی را با مسأله جنگ درآمیخته است. چارلز تیلی^۱ یکی از وجوه ممیز دولت‌های کنونی غربی را در مقایسه با گذشته، مدنی شدن حکومت یا غیرنظامی شدن آن دانسته است. در واقع در این جا به درهم آمیختگی قلمروهای نظامی و غیرنظامی در جوامع پیشرفته و صنعتی غرب می‌توان اشاره کرد که مجموعه‌ای نظامی، صنعتی، بوروکراتیک و تکنولوژیک پدید آورده است. چنین گفته‌اند که سرمایه‌داری و نظامی‌گری وجوه اصلی جوامع غربی هستند و درباره این واقعیت که دولت رفاه مولود پویایی سرمایه‌داری و پی آمدهای ناخواسته جنگ است، کمتر اختلاف نظر وجود دارد. به طور کلی می‌توان گفت که دولت سرمایه‌داری پیشرفته همچنان از تکامل رابطه پیچیده میان روند تحول‌های درونی و بیرونی تعریف می‌شود: تحولات اجتماعی - اقتصادی درونی و تحولات خارجی مربوط به رقابت بین دولت‌ها.

دوم، از منظر دولت سرمایه‌داری مدرن: آیا توسعه دولت آن چنان که گفته شد نمایانگر قدرت دولت در جوامع سرمایه‌داری است، یا نشانه‌ای از یک دولت ضعیف است که تقاضاهای جامعه را نمی‌تواند تاب آورد؟ دولت سرمایه‌داری به نفع چه کسانی حکومت می‌کند و آیا این دولت مستقل است؟ در این جا دو دسته رویکرد متفاوت را برای پاسخ به این پرسش‌های کلیدی،

1. Charles Tilly

درباره قدرت دولت و رابطه دولت با جامعه مدنی، می‌توان برگزید: رویکرد جامعه‌محور و رویکرد دولت‌محور. رویکرد جامعه‌محور، دولت سرمایه‌داری پیشرفته را به شدت تحت فشار ساختار درونی قدرت جامعه و نیز متکی بر حمایت سیاسی و منابع اقتصادی بازیگران قدرتمند بخش خصوصی می‌بیند. سنت‌های نظری مختلف را می‌توان برشمرد که با وجود روایت‌هایی متفاوت که از دولت سرمایه‌داری پیشرفته عرضه می‌کنند، درباره تأثیر فشارهای جامعه بر قدرت دولت دغدغه‌ای مشترک دارند. لیبرال‌های معتقد به سلطه چندگانه (تکثرگرایان)، پلورالیست‌های نو (تکثرگرایان جدید) که به قدرت متمرکز دولت در کنار منافع همساز شده اعتقاد دارند، الیست‌های معتقد به جمع شدن قدرت در دستان گروهی مسلط از نخبگان، و سرانجام مارکسیست‌هایی که به خصلت طبقاتی دولت سرمایه‌داری معتقدند، همه رویکردی جامعه‌محور به قدرت دولت مدرن و رابطه آن با جامعه مدنی دارند.

در مقابل، رویکرد دولت‌محور، با بررسی رابطه دولت مدرن با نیروهای جامعه بر توانایی انجام عملی خلاف تقاضاهای بازیگران سیاسی، اعم از رأی‌دهندگان، گروه‌های ذی‌نفع، مدیران شرکت‌های بزرگ یا هر بازیگر دیگر، از سوی دولت تأکید می‌کند. به این ترتیب راست‌نو که جریان مؤثر در نظریه‌سازی است، در برابر دولت پیشرفته سرمایه‌داری قد علم کرده، حمله مستمر بر دولت رفاه را تدارک دید. درون‌مایه‌های روایت راست‌نو از دولت پیشرفته سرمایه‌داری را در کنار فلسفه‌های سیاسی محافظه‌کاری نو و لیبرالیسم نو می‌توان قرار داد. درون چنین گستره‌ای وسیع از گرایش‌ها، دسته‌ای از مفروضات مشترک وجود دارد، حاکی از این که دولت محکوم نیروهای اجتماعی نیست، بلکه می‌تواند خودمختار عمل کند و بی‌تردید این کار را انجام می‌دهد. برای راست‌نو دولت سرمایه‌داری پیشرفته، دستگاه بوروکراتیک قدرتمند و مستبد است. حال آن‌که پلورالیست‌ها به دولت مسؤول و پاسخگو معتقدند. راست‌نو تصویری از دسته‌ای از نهادهای حکومتی با منابع زیاد و قدرت نهادی در دسترس خود ارائه می‌کند. طی

سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی در میان نظریه پردازان دولت این فکر ایجاد شد که در همهٔ جوامع سرمایه‌داری، دولت در اقتصاد و جامعهٔ مدنی نقشی متمایز دارد و این مسأله‌گرایی را به بررسی نهادینه شدن منابع قدرتمند و سازمان‌یافتهٔ بخش‌هایی چون اتحادیه‌های کارگری، مجامع تخصصی، سازمان‌های کارفرمایان و... پدید آورد که نظریهٔ دولت کورپوراتیستی را بارور کرد. البته نظریه‌پردازان دولت کورپوراتیستی آگاهند که دیگر کورپوراتیسم واقعیت سیاسی را در همهٔ جوامع سرمایه‌داری منعکس نمی‌کند، با این همه هر جا چنین شیوه‌ای اعمال شود، از قدرت خودمختار دولت حکایت دارد. از سویی دیگر، روایت‌های معاصر نئومارکسیست‌ها از دولت سرمایه‌داری پیشرفته، در برخی مفاهیم با نظریات کورپوراتیستی و راست نو مشترک است. براساس این روایت‌ها، دولت در جوامع پیشرفته اساساً سرمایه‌داری است؛ اما نه برای آن‌که منافع طبقهٔ حاکم سرمایه‌دار را حفظ کند و نه برای آن‌که نیروهایی ساختاریافته مانع تداوم حضور جایگزین سرمایه‌داری هستند، بلکه به این دلیل که مدیران دولتی همواره شرایط را برای انباشت سرمایهٔ خصوصی و استمرار آن باید فراهم کنند، چون دولت برای پیشبرد برنامه‌هایش به شدت بر مالیات سودهای حاصل از دستمزدها متکی است و از این رو عدم موفقیت آن در ایجاد و انباشت سرمایه، تضعیف آن را در پی خواهد داشت.

سوم، از منظر نظریه‌های دولت مدرن: در حال حاضر و در وضعی که مناسبات جهان بسیار درهم آمیخته است، دیگر جدا کردن امور داخلی از خارجی اهمیت خود را از دست داده است و می‌توان گفت که همهٔ دولت‌های مدرن تحت تأثیر پدیدهٔ جهانی شدن هستند. جهانی شدن دو جنبهٔ متمایز دارد؛ یکی گسترهٔ آن که نمایانگر دربرگیرندگی بیشتر نقاط جهان است و دیگری عمق آن که حاکی از شدت آن در لایه‌های مختلف جوامع است. رژیم‌های بین‌المللی بیانگر بین‌المللی شدن فزایندهٔ دولت مدرن و نخبگان دولتی هستند که در تحول مجامع اروپایی، از بازار مشترک به ساختار سیاسی نسبتاً فراملی، تبلور یافته است.

حال در این مقاله، با توجه به اهمیت رویکرد دولت محور (و یا تجویزی) در عصر جهانی‌شدن، عمده تحولات نظریه‌های این رویکرد را در مباحثی چون: محافظه‌کاری نو، راست نو، لیبرالیسم نو و آنارشیزم نو بررسی می‌کنیم.

۱. راست نو

از اواسط دهه ۱۹۸۰ میلادی متفکران راست نو که انگاره لیبرالیسم را احیا و نوسازی کردند، از پلورالیست‌ها انتقاد کردند. راست نو که تبلور سیاسی آن تاجریسم و ریگانیزم در انگلیس و آمریکا بود، بسیاری از متفکران را، از فلاسفه آزادی‌طلب تا مدافعان ارزش‌های ارتجاعی، دربردارد. راست نو در عرصه سیاسی از مخالفان کمک‌های دولتی تا طرفداران ارزش‌های مذهبی و موافقان سقط جنین را شامل می‌شود و در واقع آمیزه‌ای از لیبرال‌ها و محافظه‌کاران است.^(۱)

در برابر راست جدید، راست قدیم طرفدار سنت بود و آن را امری مشروع و توجیه‌گر می‌دانست که به وضع کنونی شکل و معنا می‌بخشید. در قرن نوزدهم راست قدیم تنها ادامه ساختارهای ماقبل صنعتی و ماقبل دموکراسی اروپا را می‌خواستند و گاه برخی طرفدار بازگشت به گذشته و مخالف تغییر بودند. آنان با دولت مدرن و دموکراسی توده‌ها مخالفت می‌کردند و از این‌رو دولت حداقل همچون زمان فئودالیت را ترجیح می‌دادند. راست سنتی با عقلانیت و نظریه‌پردازی عقلانی مخالف بود، چرا که ارزش‌های جامعه را به چالش می‌کشید. اما آنچه راست جدید را از راست قدیم متفاوت می‌کند، روی آوردن آن به افکار و استدلال‌های عقلانی جدید برای اثبات نظریه‌های محافظه‌کارانه خود است. از منظری کلی، در نگاه راست جدید به

دولت دو گرایش عمده مطرح است: یکی گرایش مبتنی برگزینش عمومی^۱ و دیگری گرایشی که به مکتب اتریش^۲ مشهور است. البته گرایش سومی را نیز می توان برشمرده که محافظه کاری نو نام گرفت و در آمریکا کسانی نماینده آن بودند که روش پلورالیستی داشتند و از نظر سیاسی راست نو محسوب می شدند.

نظریه گزینش عمومی، یاگزینش جمعی، یاگزینش عقلانی، یاگزینش اجتماعی، معمولاً ارزش های سیاسی و سیاست ها را با محافظه کاری یا بازار آزاد مرتبط می کند. به موازات آن مکتب اتریش با رد نظریه ارزش کار مارکس، مطرح می کند که چگونه قیمت ها و هزینه ها در زندگی سیاسی بر مطلوبیت محض کالاها، خدمات و دیگر منابع مبتنی است. این تمایل ضد سوسیالیستی مکتب اتریش در مرحله بعد از محدوده اقتصاد فراتر رفته و برنامه ای وسیع تر را در حیطه تفکر اجتماعی و سیاسی دربر گرفته است.^(۲)

گرچه این دو گرایش مشکلات لیبرال دموکراسی را تحلیل و راه حل هایی برای آن عرضه کرد، روش شناسی آنها با هم متفاوت بود. طرفداران گرایش گزینش عمومی، پدیده های سیاسی را، مانند پدیده های طبیعی، با روش پوزیتیویستی بررسی کردند و کوشیدند قوانین یا فرضیه هایی عام مطرح کنند و به کمک آنها به آزمونی تجربی دست یابند که اثبات پذیر یا ابطال پذیر باشد. مطابق همین روش، آنها فرضیه ها را تا حد ممکن ساده می کردند تا به تحلیلی عام دست یابند، بدین صورت که فرد را عقلانی، خواهان حداکثر مطلوبیت، منفعت بین و اغلب با اطلاعات کافی می پنداشتند و بر این اساس نظریه سازی می کردند. به اعتقاد آنها هر نظریه معتبری باید کاربردی هم باشد و بر همین اساس، استفاده قابل ملاحظه از ریاضیات و آمار را تجویز می کردند.

1. Public Choice

2. Austrian School

اما سردمداران مکتب اتریش، مانند هایک^۱ به این نگاه علم‌گرایانه معترضند، زیرا واقعیات علوم اجتماعی برخلاف واقعیات علوم طبیعی بر عقل‌گرایی و فردگرایی تکیه دارند و برخلاف راست قدیم دیگر طرفدار پدرسالاری، انفکاک جنسی و نژادگرایی نیستند. یکی از ارزش‌های مورد اعتقاد گرایش‌گزینهش عمومی، آزادی است. از این نظر فرد باید از فشار بی‌مورد دیگران آزاد باشد. فقط زمانی اعمال زور موجه است که کسی آزادی کسی را سلب کند. این گرایش به حکومتی دموکرات و دولتی که رفاه را به حداکثر برساند، معتقد است. اما مکتب اتریش به عدالت و اخلاقیات نمی‌اندیشد و مخالف تجویزهای اخلاقی برای برابری، بازتوزیع و عدالت اجتماعی است. برخی از طرفداران مکتب اتریش به نوعی ارزش سرمایه‌داری معتقدند و برخی چون هایک از یک سو آزادی را اصل می‌دانند و از سوی دیگر از بازار آزاد برای به حداکثر رسیدن دانش انسانی دفاع می‌کنند. از نظر این عده عدالت اجتماعی چیزی جز افسانه نیست و لذا تحقق آن غیرممکن است.^(۳)

۱-۱. دروندا‌های سیاسی

راست‌نوی دربارۀ سیاست مبتنی بر دروندا‌شکاک و بدبین است. گزینهش عمومی در بازار سیاسی، تنها دیدگاه پیچیده‌راست‌نوی دربارۀ سیاست مبتنی بر دروندا‌ است. به‌طور مشخص سه درون‌مایه در آرای نویسندگان معتقد به گزینهش عمومی به چشم می‌خورد.^(۴)

۱-۱-۱. اساسنامه دموکراتیک^۲

وجوه اساسی ترتیبات لیبرال دموکراتیک که برای دیگر مکاتب فکری بدیهی است،

1. Hayek

2. The Democratic Constitution

راست نو را در جست و جوی نوعی اساس نامهٔ دموکراتیک ارتقا یافته دچار سردرگمی کرده است. این که چرا تنها یک انتخاب آن هم هر چهار یا پنج سال یک بار باید برای تعیین مدیر اجرایی جامعه برگزار شود، یا چرا تنها یک رأی به شهروند داده می شود تا اولویت های خود را بیان کند، همه در زمرهٔ این پرسش ها هستند. زیرا در بازار اقتصادی، مصرف کننده برخلاف رأی دهنده در بازار سیاسی، از امکانات متعدد برای گزینش برخوردار است. مسأله دیگر آن است که دربارهٔ سلطهٔ رأی اکثریت برای اتخاذ تصمیم دموکراتیک چه ویژگی هایی وجود دارد. به ویژه آنها معتقدند که احتمال بسیار ضعیفی وجود دارد که یک قاعدهٔ تصمیم گیری واحد بتواند برای تمامی اشکال بسیار متنوع سیاست گذاری ها پذیرفته شده باشد. در مجموع راست نو معتقد است که ساختار بازار سیاسی و ترتیباتی که برای مشارکت شهروندان در تصمیم گیری وجود دارد، در دموکراسی معاصر بسیار ناپخته است.

۱-۲-۱. رقابت حزبی و مسأله رأی

در این مرحله راست نو بر آن است تا محدودیت های رقابت حزبی را برای ایجاد نوعی حکومت واقع گرایانه بنمایاند. دیدگاه راست نو دربارهٔ رقابت انتخاباتی رویکرد گزینش عمومی را به کار می گیرد که بر مبنای آن رأی دهندگان عمل کنندگان عاقل در نظر می آیند. آنها بین احزاب و نامزدها بر اساس به حداکثر رساندن سود خود در اموری که مهم می پندارند، دست به انتخاب می زنند. همچنین انگیزهٔ رهبران سیاسی در مقام برندگان حداکثر آراء، در اصل اشتیاق به کسب مقام است، نه تعهد به ایدئولوژی فردی. اما راست نو بر این عقیده است که در انتخابات احتمال کمی وجود دارد که حکومتی نزدیک به موضع متوسط رأی دهندگان پدید آید، زیرا در میان تنوع بسیار موضوع ها که هر موضوع هم بخشی مجزا از رقابت حزبی یا رقابت میان نامزدها را بیان می کند، هر جنبه ای برای رأی دهنده مهم است. اگر تنها دو موضوع وجود داشت، آنگاه حکومت

منتخب می‌توانست در موضع متوسط رأی‌دهندگان قرار گیرد. اما با چنین تنوعی رهبران سیاسی موضوعی به مراتب متنوع‌تر اتخاذ می‌کنند. با وجود این که راست‌نومعتقد است رأی‌دهندگان هیچ‌گاه برخلاف منافع خود رأی نخواهند داد، می‌پذیرد که فقدان رابطه ضروری میان واقعیات اقتصادی و درون‌داد سیاسی همچنان نقص بنیادین ترتیبات سیاسی پلورالیستی است. در مجموع نقص کلیدی رقابت انتخاباتی پلورالیستی این است که این رقابت، به‌ویژه در امور اقتصادی و اجتماعی، نوعی فرآیند اساساً بی‌پایان است.

۱-۱-۳. درون‌دادهای منحرف‌شده

متفکران راست‌نوم در تأکید بر اهمیت و وسعت نفوذ گروه‌های ذی‌نفع بر حکومت، اشتراک نظر دارند. اما درباره‌ی پی‌آمدهای این نفوذ در تغییر الگو و میزان مداخله دولت سه جنبه مطرح می‌شود:

الف) تجارت رأی^۱

هنگامی رخ می‌دهد که یک گروه یا بازیگر صحنه موافقت می‌کند که گروهی دیگر یا بازیگر صحنه‌ای دیگر را در دسته‌ای از سیاست‌گذاری‌ها که مورد توافق طرفین است، کمک کند. این حرکت در دموکراسی لیبرال معمولاً غیراخلاقی و در واقع غیرعلنی است، چرا که ائتلافی از اکثریت می‌تواند اقلیت را از صحنه خارج کند. تبعات اولیه این سیاست مبتنی بر تجارت رأی آن است که کنوانسیون‌های حزبی، قوه مقننه و کمیته‌های سیاست‌گذاری (مثل کابینه) به پذیرش سلطه ائتلاف پیروز از میان گروه‌های ذی‌نفع میل می‌کنند.

1. Vote-Trading

ب) سیاست مبتنی بر نوعی رفتار در میان سیاستمداران^۱

هنگامی بروز می‌کند که ایشان بیش از همیشه در معرض فشار گروه‌های ذی‌نفع قرار دارند. در این جا ملاحظات دربارهٔ منفعت عمومی در درجهٔ دوم اهمیت قرار می‌گیرد و آنچه اهمیت نخست را کسب می‌کند، منافع محلی است.

ج) فعالیت سیاستمداران^۲

آخرین استلزام نفوذ گروه‌های ذی‌نفع بر تصمیم‌گیری است. در این مرحله انتخاب‌شدگان یعنی نمایندگان و رهبران حکومتی تلاش می‌کنند اموری را به جریان بیندازند که حمایت گروه‌های ذی‌نفع و توجه نامطلوب وسایل ارتباط جمعی را به دنبال دارد. چنین همگرایی میان سیاستمداران منتخب و رهبران گروه‌های ذی‌نفع به ژست‌های تماماً نمادین سیاسی منجر می‌شود که می‌تواند برای سیاستمداران رأی فراهم کند و اعضای گروه‌های ذی‌نفع را مطمئن کند که سازمان آنها در پشت صحنه چانه‌زنی مؤثر است.

۲-۱. سازمان دولت

۱-۲-۱. الگوی مبتنی بر تقاضا^۳ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

راست‌نویز همچون پلورالیسم بر درونداد و بخش تقاضاها تکیه دارد و به‌ویژه همچون دولت تابع، وجوه کلیدی سیاست‌گذاری دولت را برحسب الگوهای درونداد سیاسی تبیین می‌کند و خوش‌بین است که چارچوب حکومت نمایندگی، نتایج و محصولاتی را عرضه می‌کند که با ترجیحات اکثریت رأی‌دهندگان هماهنگ است. اما آنچه الگوی متکی بر

1. Pork Barrel Politics
3. Demand-Side Model

2. Political Activism

تقاضا را از پلورالیسم جدا می‌کند، تأکید راست‌نویس بر این نکته است که با وجود ناشی شدن سیاست عمومی از تقاضا، اغلب این امکان وجود دارد که به شکلی نظام‌مند در پی آمده‌های رفاهی‌اش زیانبار باشد. محور اساسی تبیین‌های مبتنی بر تقاضا نظریه میانگین رأی است. بر این اساس بودجه‌های حکومتی به پوشاندن ترجیحات میانگین رأی‌دهندگان متمایل است، چرا که تنها برنامه‌هایی مورد قبول خواهد بود که از اکثریت آرا حمایت کند. البته همین منطق را هنگامی می‌توان به کار گرفت که گروه‌هایی که نسبتاً در جامعه مزیت دارند؛ مثل نخبگان اجتماعی و اقتصادی، برای دخالت در سیاست‌گذاری عمومی اعمال فشار کنند. برنامه عمل آنها مبتنی است بر تضمین پذیرش اکثریت، پیش از آن که اجرا شود، به نحوی که پیش از آن که پیشنهادها نخبگان بتواند در انتخابات عملی شود، مزایا و منافع برای مردم با درآمد متوسط ایجاد شود. (۵)

۱-۲-۲. الگوی مبتنی بر عرضه^۱

الگوی متکی بر عرضه، دولت را عرضه‌کننده انحصاری کالاها و خدمات و تنها خریدار کالاها و خدمات مشخص تصور می‌کند. تصورات توسعه‌یافته‌تر راست‌نویس درباره دولت مبتنی بر عرضه دو وجه عمده دارد: (۶)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

الف) آنتروپی نهادی

هر سازمانی که در طول زمان عمل می‌کند، رو به سوی آنتروپی نهادی دارد و کسانی که مواضع رسمی دارند، این سازمان‌ها را از جست‌وجوی اهداف جمعی به سطح جست‌وجوی ساده منافع فردی و خصوصی تقلیل می‌دهند. این مسأله به‌ویژه برای

1. Supply-Side Image

سازمان‌هایی رخ می‌دهد که سهامداران زیادی دارند. جامعه دموکراتیک هم متشکل از شهروندان سهامدار است و بر این اساس آنتروپی نهادی به شدت در بوروکراسی‌های عمومی رخ می‌دهد. در عوض از نظر راست نو این محیط بازار است که برخلاف آنتروپی در بخش خصوصی عمل می‌کند و بخش عمومی فاقد آن است.

ب) بوروکرات‌ها و بودجه‌ها

تفاوت کلیدی میان شرکت‌ها و مؤسسه‌های دولتی در آن چیزی است که به حداکثر می‌رسانند. در شرکت‌های خصوصی - حتی آنهایی که به نحوی ناکافی اداره می‌شوند - تصمیم‌ها همچنان براساس افزایش سود گرفته می‌شود، چرا که دریافت‌های مدیران به سود بستگی دارد؛ اما در مؤسسه‌های دولتی رفاه، بوروکرات‌ها با میزان بودجه‌ای که به آن مؤسسه اختصاص می‌یابد، پیوند می‌خورند. بنابراین یک هدف محوری برای همه کارکنان حکومتی، به حداکثر رساندن بودجه مؤسسه‌شان است.

دست‌اندرکاران بودجه در قوه مقننه هم موافق‌اند که مؤسسه‌های دولتی از انحصار اطلاعاتی برخوردار باشند و نیز این امکان را داشته باشند که در عرضه خدمات مؤسسه بتوانند انتخاب کنند که این خدمات به کجا عرضه شود. بدون این مزیت‌ها هم معمولاً در قوه مقننه آن بخشی که با بودجه مؤسسه‌ای خاص مرتبط است، به همان مؤسسه تمایل دارد. بنابراین برای جلوگیری از ازدیاد دایم بودجه یک مؤسسه تنها عواملی خارجی، مانند نظام تخصصی بودجه‌بندی می‌تواند عمل کند.

درحالی که پلورالیست‌ها معتقدند محافظه‌کاری دولت‌مردان و حکومت‌گران و تمایل آنها به زیستی بی‌دغدغه و آرام باعث می‌شود آنها از افزایش دایم بودجه بپرهیزند، راست‌نو معتقد است که مؤسسه‌های دولتی همواره و هر جا به دنبال کسب بودجه بیشترند. اما هنگامی که

مؤسسه به عرضه بیش از حد برسد، یعنی زمانی که ارزش اجتماعی تولیدشده از سوی مؤسسه کم‌تر از هزینه کارکرد آن باشد، بودجه روند نزولی طی می‌کند. بنابراین برای فایق آمدن بر آنتروپی نهادی و افزایش بودجه، راست نو تحلیلی استراتژیک عرضه می‌کند که بر دو راه حل بنا شده است: (۷)

اول، عدم تمرکز و بوروکراسی

از نظر راست نو برخی انواع عدم تمرکز برای عرضه بیش از حد محدودیت ایجاد می‌کند و مهم‌ترین اشکال نهادی آن نظام‌های حکومتی محلی و تریبالات فدرالیستی است. در چنین وضعی، از نظر راست نو، شهروندان و مصرف‌کنندگان باگزینه‌های عملی و بیانی مثل ختم کردن، ترک کردن، راه‌پیمایی، اعتراض و مشارکت سیاسی سازمان‌هایی را که به آنها خدمات عرضه می‌کنند، می‌توانند کنترل کنند. برخلاف پلورالیست‌ها، راست نو بیش از آن‌که طرفدار گزینه فریادی (اعتراض، بیان خشم و ناراضایی، و مشارکت سیاسی) باشد که مبتنی بر تقاضا است، طرفدار گزینه خروجی (خاتمه دادن، ترک کردن، رأی از طریق راه‌پیمایی) است که مبتنی بر عرضه است. (۸)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دوم، چرخه‌های خط‌مشی و رشد دولت جامع علوم انسانی

برای الگوی مبتنی بر عرضه تأثیر مشخص محدودیت‌ها بر کنترل شهروندی بر دولت از راه روندهای درون‌داد دموکراتیک اعمال می‌شود، و انحراف‌های ذاتی در بوروکراسی، افزون‌کننده مداخله دولت است. اما در الگوی مبتنی بر تقاضا گرایش رقابت حزبی، روند گروه‌های فشار و رفتار قوه مقننه به روشنی روبه سوی مداخله بیش از حد دولت دارد، زیرا انتظار شهروندان از دولت، فراتر از سطوح واقعی، زیاد می‌شود. بنابراین نتیجه آن است که مؤسسه‌های

دولتی به ضرورت در حد نامیرایی نمایان شده، تعداد کارکنان دولت و بودجه مؤسسه‌های آن دائماً رو به افزایش می‌رود. در این جا کاستن از بودجه دولتی و خصوصی‌سازی می‌تواند راه‌حلی برای جلوگیری از ادامه مداخله دولت و گسترش آن و نیز افزایش بودجه آن باشد. همچنین در دیدگاه راست نو انگاره دولت حداکثر رفاهی وجود دارد و آرمان راست نو، همچون لیبرال‌های سنتی حکومت قانون است، نه حکومت مردان. اما نویسندگان راست نو به این‌که قوانین اساسی را بتوانند برای انطباق با اهداف هنجاری طراحی کنند، بسیار بدبین هستند. در این جا مسأله دولت بی‌طرف و سه دیدگاه درباره آن مطرح است. اولین دیدگاه بر این باور است که دولت همواره از شهروندان بهره‌کشی می‌کند، اما برای شهروندان نیز سازوکارهایی وجود دارد تا درآمد دولت را محدود کنند و آن سازوکارها از راه قوانین اساسی اعمال می‌شوند. دیدگاه دوم معتقد است که نویسندگان قانون اساسی نوعی نظم اجتماعی دموکراتیک و معقول را انتخاب خواهند کرد که در آن آزادی‌های فردی حفظ و مالکیت خصوصی سرمایه تضمین می‌شود. دیدگاه سوم اعتقاد دارد که در وضعی نامطمئن، افراد عاقل و خودمحمور همکاری خواهند کرد تا دولت حداقل را ایجاد کنند که کارکرد آن تنها بی‌طرفی است و به‌طور مساوی حقوق طبیعی همه شهروندان را حفظ می‌کند.^(۹)

از زمان هابز مسأله دولت و گسترش دخالت آن مطرح بوده است. راست نو برای این گسترش که آن را گرایش بحرانی می‌داند، دو جنبه اقتصادی و اخلاقی قائل است. گرایش‌گزینش عمومی به جنبه اقتصادی توجه دارد و بحران در اقتصاد با عوامل نسبتاً کارآی حکومتی (به جای بنگاه‌های خصوصی) و با نارسایی و اعوجاج در تصمیم‌گیری عمومی (به جای بازارها، به‌مثابه نظام‌هایی برای تخصیص منابع) مرتبط است. جنبه اخلاقی به پی‌آمدهای سیاسی و فرهنگی «دولت لویاتان» مربوط است و درباره این، مکتب اتریش به‌ویژه هایدک استدلال می‌کند که رشد دولت تهدیدی بنیادی برای آزادی‌هایی است که به جامعه‌ای آزاد قوام می‌بخشند. از نظر راست نو

نهادهای دموکراتیک با اقتصاد سرمایه‌داری پیوند خورده‌اند. در این‌جا سخن از هرچه بیشتر محدود شدن نقش دولت است، به نحوی که دخالت دولت بر ایجاد محیطی باثبات و قابل‌پیش‌بینی، از راه اعمال مقررات عام، متمرکز باشد.^(۱۰) از این روست که از اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی تفکر راست نو به پلورالیسم، اقتصاد مختلط و دولت رفاهی حمله کرد و همه چیز به اختلاف‌نظر در سطحی بالاتر در میان لیبرال‌های غربی منجر شد. در دهه ۱۹۸۰ میلادی روی کار آمدن محافظه‌کاران نو در آمریکا و راست نو در انگلیس و آلمان مباحث نظری آنها را در سطحی وسیع‌تر مطرح کرد، تا آن‌جا که می‌توان ادعا کرد که در میان همه نظریات مطرح شده درباره دولت، الگوی راست نو بیشترین تأثیر را بر تصمیم‌گیری حکومت داشته است. بخش زیادی از این موفقیت مدیون بخت این مکتب و بخشی هم ناشی از تلاش مکتب اتریش و طرفداران گزینش عمومی در پیوند دادن تحلیل‌های استنتاجی دقیق با پیشنهادهای هنجاری برای تغییر در سیاست‌ها بوده است.

۲. محافظه‌کاری نو^۱

امروز، آزادی‌خواهانی مانند نوزیک^۲ و گروه‌های سرمایه‌داری آنارشستی به نظریه اجتماعی محافظه‌کاری یا کنسرواتیسم کاری ندارند. با این همه، بسیاری از حامیان اعتقادات جدید عمیقاً از دیدگاه‌های اجتماعی محافظه‌کاری متأثرند. هر چند آنها از آزادی حمایت می‌کنند، تنها به ضرورت‌های اقتصادی آن که نوعی آزادی اقتصادی است، می‌نگرند. در زندگی اقتصادی از آزادی حق انتخاب به‌مثابه نوعی مسؤولیت حمایت می‌شود. آزادی اقتصادی باید در مقابل نیاز به نظم اجتماعی به‌وجود آید. بدین‌صورت برای راست نو دفاع از توسعه آزادی

1. Neo-Conservatism

2. Robert Nozick

فعالیت‌های اقتصادی امکان‌پذیر شده، همزمان حاکمیت به زندگی اجتماعی بازمی‌گردد. اندرو گامبل^۱ ویژگی دوگانه تاجریسم در انگلستان را تعهد به «اقتصاد آزاد و دولت قوی» نامیده است. محافظه‌کاری نو و اکنشی علیه سیاست‌های سهل‌گیرانه دهه ۱۹۶۰ میلادی (Permissive 1960) است. در دهه ۱۹۶۰ میلادی در دوره بعد از جنگ، به‌ویژه نزد جوانان، افزایش ثروت به رشدی راضی‌کننده رسید، چنان‌که این مسأله معیارهای اجتماعی و اخلاقی قراردادی را به بوته نقد کشید. نشانه‌های این دوره پسامادی‌گری^۲ در ترویج شیوه جوانان ضدفرهنگ نمودار شد که بر انتخاب فردی در زمینه اخلاق و روش زندگی تأکید دارند. همچنین رشد جنبش‌های سیاسی مختلف را سبب شد که رادیکالیسم دانشجویی، مخالفت با جنگ ویتنام، تظاهرات حقوق مدنی و طرفداری از محیط زیست و فمینیسم از آن‌ها شمرند. راست‌نویان این مسائل را گواهی برای واژگونی اصول اخلاق سنتی قلمداد می‌کرد. نمونه‌های این نوع سهل‌گیری را در اعلامیه تاجر در حمایت از ارزش‌های ویکتوریایی و در آمریکا در حمایت از ارزش‌های خانواده می‌توان مشاهده کرد.^(۱۱)

دیوید ادگار^۳ معتقد است که محافظه‌کاری راست‌نویان خواهان جایگزینی «نفع» به جای «آزادی» است. محافظه‌کاران نو دو نوع خطر را در روش سهل‌گیری گوشزد می‌کنند:^(۱۲) خطر اول آن است که آزادی انتخاب اخلاقیات و روش زندگی ممکن است به انتخاب مسائل غیراخلاقی و زیان‌بار بینجامد. عنصر مذهب در محافظه‌کاری راست‌نویان، به‌ویژه در ایالات متحده وجود دارد. در خلال دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی گروه‌های مختلف آمریکایی خواهان کاهش ارزش‌های سنتی بودند. بسیاری از این‌ها با جنبش مسیحی «تولد دوباره»، همکاری داشته، از راست‌نویان مسیحی متأثر بودند. رونالد ریگان و سناتورهای ایالات جنوبی، مانند جسی هلمز^۴ از

1. Andrew Gamble
3. David Edgar

2. Post-Materialism
4. Jessie Helms

اکثریت اخلاقی حمایت کردند که جری فالول^۱ در سال ۱۹۷۹ میلادی تأسیس کرد. حمایت ایشان چتری حمایتی برای این جنبش به حساب می‌آمد. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی همه ارزش‌های اصلی برای مبارزه علیه سقط جنین صرف شد، به‌ویژه از سال ۱۹۷۳ میلادی که دیوان عالی، سقط جنین را قانونی اعلام کرد. آنها معتقد بودند که زنان نباید مجاز به سقط جنین باشند، زیرا عملی غیراخلاقی است و سقط جنین فرقی با سایر انواع جنایت ندارد. همجنس‌بازی، پورنوگرافی، سکس قبل از ازدواج و آموزش نظریات تکاملی داروین به جای تعالیم انجیلی در باب خلقت انسان، به تمامی از نظر اخلاقی امور بد محسوب می‌شوند.

خطر دوم سهل‌گیری این است که ممکن است مردم وضعیت‌های اخلاقی متفاوت را انتخاب کنند، نه این‌که روش اخلاقی و زندگانی غلط را برگزینند. برای یک فرد لیبرال، پلورالیسم اخلاقی با ارزش است، زیرا به تنوع و انتخاب عقلانی منجر می‌شود، اما برای محافظه‌کاران نو بسیار خطرناک است، چراکه موجب تضعیف همبستگی اجتماعی می‌شود. جامعه سهل‌گیر، جامعه‌ای بدون هنجارهای اخلاقی و معیارهای واحد اخلاقی است. این جامعه، بیابانی بی‌انتهاست که نه تنها فرد در آن بی‌راهنماست، بلکه حتی افراد دیگر و خانواده وی نیز او را حمایت نمی‌کنند. اگر افراد هر چه بخواهند، عمل کنند، حفظ معیارهای رفتاری امکان‌پذیر نخواهد بود.

محافظه‌کاران نو معتقدند که این خود افزایش جرم و جنایت در دهه ۱۹۶۰ میلادی و تضعیف حاکمیت عمومی را سبب شد. مردم نیازمند هستند که بدانند در کجا قرار گرفته‌اند و چه انتظاری از آنها می‌رود. این امنیت با تجربه حاصل از حاکمیت فراهم می‌شود؛ در خانواده با حاکمیت پدر، در مدرسه با معلم، در محل کار با کارفرما و در جامعه در سطحی وسیع با

1. Jerry Falwell

حاکمیت «نظم و قانون». سهل‌گیری، ریشه‌های حاکمیت را با زیر سؤال بردن آن از بین می‌برد و همچنان که توجه به حاکمیت متزلزل می‌شود، بی‌ثباتی و بی‌نظمی رواج پیدا می‌کند. بنابراین محافظه‌کاری راست نو خواهان حفظ امنیت حاکمیت است و این را در فراخوان آن به تقویت ارزش‌های خانواده می‌توان مشاهده کرد. خانواده، تشکلی سستی است، زیرا بچه‌ها حرف‌شنوی باید داشته باشند و به والدین احترام گذاشته، از آنان اطاعت کنند و این طبیعتاً نوعی پدرسالاری است، چنان که شوهر باید خرج خانه را درآورد و زن باید خانه‌داری کند. اگر این روابط حاکمیت تضعیف شود، بچه‌ها بدون ارزش‌های اخلاقی بزرگ خواهند شد و احترامی برای بزرگ‌ترهای خود قائل نخواهند بود. جامعه سهل‌گیر زمینه‌ای مساعد برای ترویج قانون‌شکنی، رفتارهای ضداجتماعی و مجرمانه خواهد بود.^(۱۳)

نظم اجتماعی می‌تواند با اعمال مجازات‌هایی مانع بیماری جامعه و گسترش رفتارهای جنایی علیه دیگران شود. از این روست که محافظه‌کاران نو برای اعاده مجازات مرگ توسط دیوان عالی در دهه ۱۹۶۰ میلادی تلاش کردند. در اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی قانون مجازات سرمایه در اکثر ایالت‌ها احیا شد، همچنین راست‌نوی آمریکا با حفظ حق برخورداری از سلاح گرم مبارزه کرد.

چنین دیدگاه‌هایی برای حفظ نظم و قانون در جامعه، به شدت با دعوت به سرمایه‌گذاری و خلاقیت در اقتصاد تعارض دارد. خارج از حوزه اقتصاد، راست‌نوی قویاً از دولت قوی حمایت می‌کند. استوارت هال^۱، تاچریسم را در انگلستان به نوعی پوپولیسم اقتدارگرا تشبیه می‌کند. ایده دولت قوی از این اعتقاد نشأت می‌گیرد که نظم و ثبات اجتماعی باید با ارعاب توأم باشد. محافظه‌کاران نو از این مسأله واهمه دارند که رشد جنایت، خرابکاری، تظاهرات و اعتصابات، نظم اجتماعی را به چالش بکشد.^(۱۴)

به هر حال این‌که محافظه‌کاری نو تا چه اندازه با نئولیبرالیسم سازگار است، خود جای بحث دارد. بحث‌های گامبل نشان می‌دهد رابطه‌ای کلیدی بین بازار آزاد و دولت قوی وجود دارد. در حالی که از دولت ضعیف و حداقلی جداً حمایت می‌شود، در کنار آن نیاز به پلیس که از نظم بازار و حاکمیت سیاسی و اجتماعی حمایت کند، محسوس است. راست‌نو محصول رابطه عمیق بین نئولیبرالیسم و محافظه‌کاری نو است. (۱۵)

با این همه مشکل است که رابطه‌ای منطقی بین موضوعات سیاسی و ایدئولوژیک راست‌نو بتوان برقرار کرد. نئولیبرالیسم تقویت ارزش‌هایی چون آزادی، حق انتخاب، حقوقی را که ریشه در وضع طبیعی انسان دارند و تقویت فردگرایی و اعتماد به نفس را خواستار است. محافظه‌کاری نو خواهان ارزش‌هایی چون حاکمیت، نظم، احترام و انجام وظیفه است که ریشه در وضع طبیعی انسان دارند. ایشان بر وابستگی، جایز الخطاب بودن و شکنندگی انسان تأکید دارند. این مسأله در گرایش نئولیبرالیسم به شدت عمل با نیروها و فشارهایی که نقطه آمال محافظه‌کاران نو است، قابل مشاهده است، چنان‌که دینامیسم نامنظم سرمایه‌داری بر همبستگی اجتماعی فشار آورده، حاکمیت ارزش‌ها و نهادهای سنتی را تضعیف می‌کند و همچنان که بازارها نمی‌توانند مرزهای ملی را تحمل کنند، نئولیبرالیسم به تضعیف ملت به مثابه تمامیت و عامل وحدت سیاسی-اقتصادی کمک خواهد کرد.

در اواخر قرن بیستم اگر نه پیروزی قطعی، بلکه شرایطی برای خوش‌بینی محافظه‌کاری فراهم آمد. محافظه‌کاری در برابر تمایلات دولت‌خواهانه^۱ که ویژگی بیشتر حکومت‌های قرن بیستم به‌ویژه از سال ۱۹۴۵ میلادی به بعد بوده، موفقیت‌هایی داشته و گرایش طرفداری از بازار^۲ را جایگزین آن کرده است. شاید بزرگ‌ترین دست‌آورد محافظه‌کاری نو مغلوب‌کردن

1. Pro- State

2. Pro- Market

رقیب اصلی اش - یعنی سوسیالیسم - بوده باشد. سوسیالیست‌های پارلمانت‌ر که در دولت‌هایی، از نیوزیلند و استرالیا تا اسپانیا، سوئد و انگلیس حضور یافته‌اند با پذیرش ارزش‌ها و فلسفه بازار، خواهان حق اعتبار نمایندگی هستند و پذیرفته‌اند که سرمایه‌داری هیچ جای‌گزینی ندارد. واژگونی کمونیسم در اروپای شرقی و سایر جاها نوعی اصول سیاسی سنتی را ترویج داد که اقتصاد بازار آزاد یکی از آنها بود. محافظه‌کاری در قالب نوعی ایدئولوژی کمکی شایان به این فرآیند کرد. محافظه‌کاری با فاصله‌گرفتن از خصلت‌های غیرایدئولوژیک، سلسله‌مراتبی و ارگانستی‌اش در شکل راست نو، خود را در صف فردگرایی بازار و اقتدارگرایی اجتماعی قرار داد. هر چند حالت قهرمانانه سیاست‌های راست نو با برخی از سیاست‌های تاچر و ریگان و دشمنی با دولت بزرگ^۱ همخوانی دارد، نباید به این نگرانی منجر شود که ارزش‌های بازار به طیف اعتقادی محافظه‌کاری بدل شده است. با توجه به اشتباه سوسیالیست‌ها در ادامه برنامه‌ریزی‌های متمرکز و سرمایه‌داری رفاه در قرن بیستم، در قرن بیست‌ویکم سیاست‌گذاری عمومی محافظه‌کاری نو به سمت ترکیب بازار آزاد و دولت قوی است. (۱۶)

در هر صورت عده‌ای محافظه‌کاری را به چالش کشیده‌اند. یکی از این چالش‌ها فروپاشی سوسیالیسم است که مشکلاتی برای آن به وجود آورده است. در طی قرن بیستم، محافظه‌کاری انزجار خود را از سوسیالیسم اعلام کرد. در حقیقت این شاید مهم‌ترین علت ظهور ایده راست نو باشد. اگر محافظه‌کاری خود را مخالف برنامه‌ریزی متمرکز و مدیریت اقتصادی معرفی کرده، پس از ناپدید شدن این دو چه نقشی را ایفا خواهد کرد. به عبارت دیگر محافظه‌کاری در دوره بعد از سوسیالیسم چگونه باقی خواهد ماند؟ بسیاری از مشکلات از فلسفه بازار آزاد و سیاست‌های

اقتصادی بلندمدت ناشی می‌شود. اعتقاد به بازار از نظر تاریخی و فرهنگی محدود است. اشتیاق برای سرمایه‌داری خودتنظیم‌شونده، پدیده‌ای آنگلو-آمریکن است که در قرن نوزدهم به همراه لیبرالیسم کلاسیک به وجود آمد و در اواخر قرن بیستم به صورت راست‌نویز ظاهر شد. عقب‌نشینی دولت در زندگی اقتصادی؛ گسترش برخی امیال، تشدید یافتن رقابت و ترویج مؤسسه‌های خصوصی را سبب شده است، اما دیر یا زود برخی مشکلات را، همانند کوتاه‌مدت‌گرایی، سرمایه‌گذاری کوتاه‌مدت، گسترش نابرابری و انحصار اجتماعی ایجاد خواهد کرد. لیبرال‌ها تشخیص خواهند داد که بازار آزاد پایانی برای اقتصاد مرده است و محافظه‌کاران در قرن بیست و یکم درس‌هایی مشابه می‌آموزند. (۱۷)

انتظارات محافظه‌کاری به این امر وابسته است که افق‌های نئولیبرال با ارزش‌هایی که ایدئولوژی محافظه‌کاری در طول تاریخ بدان معتقد بوده، همانند منافع اجتماعی و همبستگی‌های انتخاباتی مخالف است. سیاست‌های بازار آزاد رادیکال، اقتصادی را به وجود آورده که در آن برای همه جست‌وجوی منافع و رفتارهای خودپرستانه آزاد است و این خود نوعی رقابت افسارگسیخته و تغییر اجتماعی و بی‌ثباتی را به همراه دارد. آرمان‌شهر نئولیبرال جامعه‌ای به شدت فردگرا و با پویایی بی‌پایان است. چنین پویایی با هزینه سنت، پیوستگی و نظم ارگانیک به دست آمده است.

۳. لیبرالیسم نو^۱

ابعاد لیبرالی تفکر راست‌نویز بیشتر از لیبرالیسم مدرن، از لیبرالیسم کلاسیک متأثر است و بیشتر با مفهوم دولت حداقل^۲ برابر است. این را شاید بتوان در این جمله خلاصه کرد که

1. Neo-Liberalism

2. Minimal State

«فعالیت خصوصی سازی خوب است و فعالیت دولتی بد است»^۱. لیبرال راست نو ضد دولت است. دولت نوعی طرز تلقی از فشار و عدم آزادی است و جمع‌گرایی خلاقیت فردی را محدود و عزت نفس و مناعت طبع را تضعیف و سست می‌کند. حکومت، هر چند با کمال خوشرویی، همواره تأثیری تخریب‌کننده بر امور انسانی دارد، البته جز ایمان و اعتقادی که به فرد و بازار وجود دارد. افراد باید تشویق شوند تا مستقل و متکی به خود شده، در حوزه منافع خویش به انتخاب‌های عقلایی دست بزنند. بازار به‌مثابه ساز و کاری که از خلال آن مجموع انتخاب‌های افراد به پیشرفت و سود عمومی منتهی می‌شود، امری قابل احترام پنداشته می‌شود. لیبرال راست نو سعی دارد حوزه‌ای از عقاید آزادی‌خواهی را بر فراز خصلت پدرمآبانه ایدئولوژی محافظه‌کاری ایجاد کند.^(۱۸)

موضوع مسلط این دکترین ضد دولت، نوعی توافق و تعهد ایدئولوژیک به بازار آزاد است. راست نو اقتصاد کلاسیک آدام اسمیت و دیوید ریکاردو را از نو احیا کرد، چنان‌که آثار چنین دقتی را در کار اقتصاددانان جدید، مثل فردریک هایک^۲ و میلتون فریدمن^۳ می‌توان مشاهده کرد. ایده بازار آزاد که در آغاز قرن بیستم به سبب نفوذ کینزیانیسم متروک مانده بود، اعتبار مجدد خود را در خلال دهه ۱۹۷۰ میلادی به دست آورد. حکومت‌های باتجربه، مشکل توزیع ثبات اقتصادی و رشد مستمر را افزایش دادند. در نتیجه این شک به وجود آمد که آیا حکومت‌ها قدرت حل مشکلات اقتصادی را دارند؟ برای مثال هایک و فریدمن بسیاری از عقاید اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده و کنترل‌شده را به چالش کشیدند. آنها با اشاره به ناکارآمدی اقتصادهای برنامه‌ریزی‌شده متمرکز اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی سابق، معتقد بودند که تخصیص منابع در اقتصاد مختلط صنعتی برای دولت خواهان کسب موفقیت، امری بسیار مشکل است.

1. A Private, good, Public, bad

2. F. Hayek

3. M. Friedman

نتایج گریزناپذیر اشتراک‌گرایی، کمبود کالاهای حیاتی و تشکیل صف برای ضرورت‌های اولیه زندگی بود. به این ترتیب ارزش و فضیلت بازار در عملی است که به عنوان نظام اعصاب مرکزی اقتصاد برای هماهنگی عرضه کالاهای و خدمات با تقاضای انجام می‌دهد. بازار قادر است حداکثر بهره‌وری و سود را از منابع به عمل آورد و از این راه تأمین نیازهای مشترک را تضمین کند. با ظهور مجدد بیکاری و تورم در دهه ۱۹۷۰ میلادی، هایک و فریدمن به این نتیجه رسیدند که حکومت‌ها بیش از آن‌که حلال مشکلات اقتصادی باشند، خود عامل اصلی این مشکلات به‌شمار می‌آیند. حکومت، بسیاری از نیروهای بازار را نادیده گرفته است و اگر غیر از این بود می‌بایست مداخله حکومت را امری ضروری و مطلوب می‌دانستیم.^(۱۹)

عقاید جان مینارد کینز^۱ یکی از اهداف اصلی راست‌نقاد (انتقادگرایی راست) است. کینز معتقد بود که اقتصادهای سرمایه‌داری خصلت خودتنظیمی ندارند. تأکید ویژه کینز بیشتر بر تقاضای اقتصادی بود. او باور داشت که سطح فعالیت اقتصادی و اشتغال با مجموع تقاضا مشخص می‌شود. راه‌حل کینز برای مشکل بیکاری و عدم اشتغال آن بود که حکومت‌ها باید با نگهداری کسری بودجه، تقاضای لازم را ایجاد کنند. به عبارت دیگر، حکومت باید به اقتصاد پول تزریق کند و این پول به جای مالیات از راه هزینه‌های عمومی باید تأمین شود. به‌نظر میلتون فریدمن، دولت توان تأثیرگذاری بر نرخ طبیعی بیکاری موجود را ندارد و تلاش‌هایی که قدرت‌ها برای ریشه‌کن کردن بیکاری با استفاده از تکنیک‌های کینزی به کار می‌برند، صرفاً به وخیم‌تر شدن مشکلات اقتصادی خواهد انجامید.^(۲۰)

در صورتی که کینزیانیسم‌ها معتقدند که بیکاری بزرگ‌ترین مشکل اقتصادی است، اقتصاددانان طرفدار بازار آزاد بر این باورند که بزرگ‌ترین مشکل اقتصادی تورم است. تورم،

1. J. M. Keynes

افزایش سطح قیمت کل است که در نهایت به کاهش ارزش پول می‌انجامد و چنان است که با میزان پول مشابه کالاهای کم‌تری را می‌توان خریداری کرد. بازار براساس فرایند خرید و فروش و این فرایند خود بر اساس میراث پول موجود که امکان مبادله را تسهیل می‌کند، عمل می‌نماید. آلترناتیو (جایگزین) پول، یعنی نظام معامله پایاپای، برای مبادله دست و پاگیر است، زیرا برای تغییر ارزش نسبی کالاها امری بسیار مشکل می‌شود. سلامت اقتصاد بازار این امکان را فراهم می‌کند که پول ارزشی ثابت و پایدار داشته باشد. اگر مردم به سبب تضعیف غیرمنتظره ارزش پول، ایمان خود را به نظام از دست بدهند، در آن صورت از فعالیت‌های اقتصادی یا تجاری مأیوس خواهند شد. در حالت تورم حاد^۱ پول بی‌ارزش می‌شود و اقتصاد به حالت نظام پایاپای برمی‌گردد، همانند آنچه در بحران اقتصادی آلمان در سال ۱۹۳۳ میلادی اتفاق افتاد.

هایک و فریدمن هر دو بر پول ثابت^۲ تأکیدی ویژه دارند و معتقدند که وظیفه اقتصادی ویژه حکومت تضمین ثبات مالی اقتصاد بازار با کاهش، یا همان‌گونه که هایک معتقد بود، ریشه‌کن کردن تورم است. به اعتقاد اینان دنباله‌روی حکومت‌ها از سیاست‌های کینزی ناخواسته تورم را بدتر کرد و نوعی تورم رکودی^۳ را در دهه ۱۹۷۰ میلادی به وجود آورد. این مسأله در اقتصاد پولی (پول‌گرایان) - نظریه‌ای که در آن سطح قیمت با میزان پول موجود در اقتصاد تعیین می‌شود، یعنی عرضه پول - بررسی شده است. اگر عرضه پول سریع‌تر از میزان کالا و خدمات موجود در اقتصاد رشد کند، در آن صورت ارزش پول سقوط کرده، قیمت کالاها افزایش خواهد یافت. به عبارت دیگر، تورم زمانی به وجود می‌آید که با پول زیاد بتوان کالاهایی کم‌تر خریداری کرد. این همان چیزی است که پول‌گرایان معتقدند سیاست‌های کینزی به بار آورده است. حکومت‌ها برای این‌که درآمدهای مالیاتی خود را مصرف کنند، تحت تأثیر سیاست چاپ پول

1. Hyper Inflation
3. Stage- Flatlon

2. Soud Money

قرار می‌گیرند. آنها عرضه پول را توسعه می‌دهند و در نهایت تورم را مهار می‌کنند، بدون آن‌که این کار تأثیری سودمند بر نرخ طبیعی بیکاری داشته باشد. سیاست‌های اقتصادی دولت‌های ریگان و تاچر در خلال دهه ۱۹۸۰ میلادی با نظریه‌های بازار آزاد و پول‌گرایان هدایت می‌شد. هر دوی این حکومت‌ها اجازه دادند که در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی بیکاری رشد کند، زیرا معتقد بودند که تنها بازار باید این مسأله را حل کند. آنها همچنین کاهش هزینه‌های قدرت را در مهار تورم مؤثر می‌دانستند. در آمریکا، ریگان براساس نظر میلتون فریدمن از ایده اصلاح میزان بودجه^۱ حمایت کرد. (۲۱)

اقتصاددانان بازار آزاد همچنین معتقدند که سیاست‌های رفاهی کینزی اقتصاد را از طریق فشار سطح مالیات نابسامان کرده‌اند. اقتصاددانان بازار آزاد به جای توجه به تقاضای اقتصادی به اقتصاد عرضه روی آوردند. این به معنای آن است که حکومت‌ها می‌کوشند شرایطی به وجود آورند تا به جای تشویق مشتریان به خرید، تولیدکنندگان را به تولید وادار کنند. سیاست‌های کینزی با اخذ مالیات‌های سنگین و وضع قواعد پیچیده، تولیدکنندگان را با ورشکستگی روبه‌رو کرد. مالیات‌ها، سرمایه‌گذاری را متوقف کرد و حق سرمایه و مالکیت را از بین برد. اقتصاد مبتنی بر عرضه همان چیزی است که اقتصاد ریگان^۲ در آمریکا به تصویر کشید. ریگان مالیات‌های فردی و جمعی را کاهش داد و تاچر هم در انگلستان (مانند آمریکا) مالیات‌های مستقیم را کاهش داد، به گونه‌ای که درآمدهای مالیاتی از ۸۳ پنس در هر پوند در سال ۱۹۷۹ میلادی به ۴۰ پنس در هر پوند در سال ۱۹۸۸ میلادی کاهش یافت. (۲۲)

راست‌نویس همچنین به اقتصاد مختلط با دیدی انتقادی می‌نگرد. بعد از سال ۱۹۴۵ میلادی بسیاری از دولت‌های غربی صنایع اصلی خود را، برای تسهیل مدیریت اقتصادیشان، ملی کردند.

1. Balanced Budget Amendment

2. Reaganomics

این خود به خلق اقتصادهایی منجر شد که ترکیبی از حاکمیت دولتی بخش عمومی و مالکیت فردی صنایع بخش خصوصی بود. راست نو در صدد است که این وضع را دگرگون کند. تاچر و میجر در انگلستان و حکومت شیراک در فرانسه، سیاست خصوصی سازی را در بخش صنایع ارتباطات راه دور، آب، گاز و برق توسعه دادند. صنایع ملی ناکارایی خود را به اثبات رساند، زیرا در آنها هیچ انگیزه سودآوری وجود نداشت.

در ایالات متحده آمریکا اقتصاد مختلط هرگز توسعه نیافت، زیرا راست نو تمام کوشش خود را بر خارج کردن بخش خصوصی از حیطه نظارت دولت متمرکز کرد. آژانس های مستقل، همانند اواخر قرن نوزدهم، در دهه ۱۹۶۰ میلادی افزایش یافته، سرمایه گذاری خصوصی را به سمت منافع عمومی سوق دادند. دولت ریگان بر این باور بود که این آژانس ها کارآمدی اقتصاد خصوصی را از بین خواهند برد، بنابراین، بر این باور بود که منافع عمومی نه با آژانس های حکومتی که با ساز و کار بازار باید تضمین شود.

راست نو لیبرال، نه تنها در زمینه های کارایی اقتصادی ضد دولت است، بلکه در زمینه اصول سیاسی نیز ضد دولت و به آزادی فردی معتقد است. آزادی موضوعی است که نئولیبرال ها به آن توجه کرده اند. نقد فردیک هایک از رشد قدرت دولت در سال ۱۹۴۴ میلادی در کتاب به سوی بردگی^۱، توصیف میلتون فریدمن از اقتصاد لیبرالی در سرمایه داری و آزادی^۲ و آزادی حتی انتخاب^۳ از این گرایش هاست. راست نو در برابر جمع گرایی خزننده خواستار دفاع از آزادی است. نهایتاً این ایده به سرمایه داری آنارشیستی می انجامد که در آن همه کالاها و خدمات را بازار باید توزیع کند. حکومت نه تنها نقش اقتصادی خود را از دست می دهد، بلکه کارکردهایش به حداقل کاهش می یابد، همانند آن چه لیبرال های کلاسیک مطرح کردند.^(۲۳)

1. The Road to Serfdom
3. Free to choose

2. Capitalism and Freedom

آن آزادی که لیبرال‌ها، آزادی‌خواهان و حتی آنارشیست‌های راست نو مطرح کرده‌اند، نوعی آزادی منفی است. همچنان که قدرت جمعی حکومت تهدیدی اساسی برای فرد به‌شمار می‌رود، آزادی و رفح محدودیت‌های خارجی برای فرد، فقط با عقب‌نشینی دولت^۱ قابل حصول است. در قرن بیستم، دولت با توسعه دولت رفاهی گسترش پیدا کرد و مدعی بود از سرمایه‌شهروندان و از ایشان در برابر بیکاری و دیگر مصایب اجتماعی حمایت می‌کند. نقد جدی راست نو از دولت رفاهی در ایالات متحده توسعه یافت. رابرت نوزیک در سال ۱۹۷۴ میلادی همه سیاست‌های رفاهی را محکوم کرد و حقوق سرمایه را یادآور شد. چارلز موری^۲ در زمین از دست‌رفته^۳ این نکته را بیان داشت که دولت رفاه، با تضعیف استقلال، سرمایه‌گذاری و قوه ابتکار و خلاقیت، فرهنگ وابستگی را ترویج کرده است. در این صورت، رفاه خود باعث ناکارآمدی شده است. این همان چیزی است که در نظریه فقر غیراستحقاقی^۴ بیان شده است. در این رهیافت، رفاه موضوع مسؤ‌ولیت فردی است، نه مسؤ‌ولیت جمعی که دولت عهده‌دار آن باشد. تاجر با بیان دیگر به این موضوع اشاره کرده و گفته است که «چیزی به نام جامعه وجود ندارد». موری همچنین امکان استقلال زنان را از مردان نان‌آور فراهم می‌کند که این خود علت اساسی تضعیف خانواده، افزایش شمار مادران مجرد و فرزندان بی‌پدر است. ریچارد هرنشتاین^۵ در کتاب ناقوس خمیده^۶ به مسأله محرومیت اجتماعی سیاهان آمریکا توجه کرده است. (۲۴)

قرن بیستم نقطه اوج پیروزی جهانی لیبرالیسم بود. الگوی لیبرالی حکومت نمایندگی، همراه اقتصاد متکی بر بازار، آغازگر جنبش‌های سیاسی اجتماعی در غرب بود که از قرن نوزدهم به بعد در سراسر جهان گسترش یافت. نظریه پرداز اجتماعی آمریکایی، یعنی فرانسیس فوکویاما

1. Rollig Back the State

2. C. Murry

3. Losing Ground

4. Undeserving Poor

5. Richard Herrnstein

6. The Bell Curve

در سال ۱۹۸۹ میلادی به صراحت به این مسأله اشاره کرده، می‌گوید: «ما شاهد پایان تاریخ هستیم: آن نقطهٔ پایان تکامل ایدئولوژیک انسانی و جهانی شدن لیبرال دموکراسی غربی به‌عنوان آخرین شکل حکومت انسانی است»^(۲۵). شاهد مثال این ترزا به‌آسانی می‌توان یافت. بعد از واژگونی فاشیسم در سال ۱۹۴۵ میلادی جاگزین اصلی لیبرالیسم غربی الگوی شوروی از کمونیسم بود. به هر حال انقلاب‌های اروپای شرقی (۱۹۸۱-۹۱ میلادی) بسیاری از اصول برنامه‌ریزی و مداخله‌گرایی را به چالش کشید. در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین فرآیند دموکراتیک شدن نظام‌های حزبی رقابتی را دربرگرفت که این خود برای اصلاحات بازار نوعی پیروزی به‌شمار می‌آمد. پرسشی که مطرح است این است که آیا این فرآیندها چنان‌که نظریه‌پردازان پایان تاریخ، فرانسویس فوکویاما عنوان کرد بازتابی از تفوق لیبرالیسم بر رقیبان ایدئولوژیکش به‌شمار می‌رود، یا نتیجهٔ ظهور نظام سرمایه‌داری جهانی است که شرکت‌های چندملیتی آن را ایجاد کرده‌اند؟^(۲۶) در هر حال به نظر می‌رسد که تصویر آینده از قبل ترسیم شده و تفاوت‌های سیاسی و اقتصادی در همهٔ جوامع در حال کاهش می‌باشد. به عبارت دیگر، همهٔ جوامع (با درجات متفاوت) در حال متمرکز شدن بر الگوی لیبرالی توسعه هستند. البته این پیروزی لیبرال نیازمند شناسایی چالش‌های جدید داخلی و خارجی است. از نظر داخلی، جوامع غربی لیبرال با انتقادهای متفکران روبه‌رو هستند. این نظریه‌پردازان جامعه‌گرا دربارهٔ فردگرایی لیبرالی مشکلاتی مطرح کرده‌اند. برای مثال، السدیرو مک‌اينتایر^۱ و مایکل ساندل^۲ فردگرایی را به‌راحتی رد می‌کنند، زیرا معتقدند فرد هویت خود را بیش از آن‌که از جامعه، تاریخ یا ترکیب فرهنگی کسب کند از درون خویش به‌دست می‌آورد. در این دیدگاه بهتر است که فرد هویت خود را از روابط و فعالیت‌های اجتماعی کسب کند. به اعتقاد این عده لیبرالیسم قادر نیست ساختاری برای

1. Alisdair MacIntyre

2. Michael Sandel

سیاست‌های نفع عمومی به وجود آورد و چنین عنوان شده که هر فرد منافع خود را باید تعقیب کند. این خلأ اخلاقی جامعه را از هم خواهد پاشید، زیرا افراد به دنبال حقوق و منافع خود هستند و جامعه منابع فرهنگی خود را از دست خواهد داد. چالش‌های بیرونی لیبرالیسم خارج از جوامع غربی ایجاد شده‌اند. پایان جهان دوقطبی سرمایه‌داری غربی و کمونیسم شرقی نیروهای سیاسی غیرلیبرالی جدید را به منزله لیبرال دموکراسی‌های پیشرفته از هم جدا کرده است. در اروپای شرقی ناسیونالیسم دوباره فعال شده و در برخی مواقع بیشتر از لیبرالیسم ابهام‌آلود است. این ناسیونالیسم بیشتر از عقاید لیبرالی، مانند غرورمندی یا خودمختاری، با خلوص نژادی و اقتدارگرایی همراه است. بسیاری از اشکال بنیادگرایی که در خاورمیانه و بخش‌هایی از آفریقا و آسیا در حال ظهور است، با فرهنگ لیبرالی مخالف است. اسلام سیاسی نیز ممکن است در بسیاری از کشورهای در حال توسعه بر عقاید لیبرال غربی برتری یابد. اقتصادهایی که براساس پیروزی در بازار روی کار آمده‌اند هم ممکن است از عقاید اقتصاد لیبرالی پیروی نکنند. در آسیای شرقی نیز ممکن است کنفوسیوس‌سیسم فوآتر از عقاید لیبرال عمل کند. (۲۷)

توسعه سیاسی در قرن بیست و یکم، جز وحدت جهان لیبرال، ممکن است گسترش ایدئولوژی‌های متنوع را در پی داشته باشد. اسلام، کنفوسیوس‌سیسم و حتی ناسیونالیسم اقتدارگرا ممکن است رقیبانی برای لیبرالیسم باشند. جان‌گری^۱ معتقد است که این مسأله از مسائلی دیگر نشأت می‌گیرد و واژگونی برنامه عصر روشنگری تأثیری به‌سزا در تحولات آن داشته است. این برنامه براساس مفهومی بنا شده است که مجموعه‌ای از اصول مؤثر می‌توانند شرایطی فراهم آورند که به افراد اجازه دهند غایات نابرابر خود را تعقیب کنند. (۲۸) خلاصه آن

1. John Gary

که غایت لیبرالیسم، ایجاد نهادهایی است که به این هدف نائل شوند. حکومت نمایندگی، رقابت حزبی و اقتصاد بازار به مردم اجازه می‌دهد که هر یک در پی زندگی خوب باشند، بدون آن‌که فعالیت‌هایشان به بی‌نظمی و قانون‌شکنی بینجامد.

۴. آنارشیزم نو^۱

احیای اقتصاد بازار آزاد در نیمه دوم قرن بیستم به افزایش نتایج سیاسی رادیکال منجر شد. محافظه‌کاران راست نو جذب اقتصاد کلاسیک و خواهان آن شدند که حکومت در تجارت دخالت نکند و به اقتصاد اجازه دهد تا به جای مداخله دولت، به کمک نیروهای بازار به فعالیت خود ادامه دهد. جناح راست آزادی‌خواهان، مانند رابرت نوزیک ایده دولت حداقل را ترویج دادند؛ دولتی که کارکرد اصلی آن حفاظت از حقوق افراد است. متفکران دیگر، مانند این راند^۲، موری راتبارد^۳ و دیوید فریدمن^۴ به جای ایده بازار آزاد، ایده سرمایه‌داری آنارشیزمی را ترویج دادند. آنها معتقدند که حکومت باید به کناری زده شود و به جای آن رقابت بازاری بی‌قاعده جایش را بگیرد. سرمایه باید تحت سلطه افراد درآمد، افرادی که آزادانه توانایی داخل شدن به قراردادهای داوطلبانه را برای تعقیب منافع خود دارند. چنین است که افراد آزاد خواهند بود و بازار تمام اعمال اجتماعی را، خارج از سلطه هر فرد یا گروهی، تنظیم خواهد کرد.^(۲۹)

سرمایه‌داری آنارشیزمی در مسیری جدا از عقاید بازار آزاد لیبرالی حرکت می‌کند. لیبرال‌ها معتقدند که بازار برای توسعه و توزیع اکثر کالاها ساز و کاری مؤثر و سودمند به‌شمار می‌رود، اما در عین حال محدودیت‌های خاص خودش را هم دارد. برخی از خدمات، مانند حفظ نظم داخلی، اجرای قراردادهای و جلوگیری از حملات خارجی، جملگی منافع عمومی هستند که

1. Neo-Anarchism

2. Ayn Rand

3. Murray Rothbard

4. David Friedman

دولت آنها را باید انجام دهد، زیرا این مسائل از طریق بازار آزاد قابل تحقق نیستند. در هر صورت سرمایه‌داری آنارشیمیستی بر این باور تأکید دارد که همه خواسته‌های انسان از راه بازار قابل دسترسی است. برای مثال راتبارد معتقد است که در جامعه آنارشیمیستی افراد از یکدیگر محافظت خواهند کرد، اما بر این باور است که چنین حمایتی به کمک دادگاه‌های خصوصی و مؤسسه‌های حفاظتی که خصوصی اداره می‌شوند، تأمین خواهد شد، بدون آن‌که به نیروی پلیس یا نظام دادگاه دولتی نیازی باشد. (۳۰)

در حقیقت طبق نظر سرمایه‌داری آنارشیمیستی، آژانس‌های حفاظتی بهتر از نیروی پلیس موجود خدمات خود را عرضه خواهند کرد، زیرا امکان رقابت را بین مشتریانی که حق انتخاب دارند، فراهم می‌کنند. این آژانس‌ها پاسخ‌گوی تمام نیازهای مشتریان خود بوده، خود را مسؤول می‌دانند. مهم‌تر از همه آن‌که با وجود ساختار عمومی حاکمیت، قراردادهایی که آژانس‌های خصوصی منعقد می‌کنند، باید کاملاً داوطلبانه باشد و تنها با نیروهای بازار غیرفردی اداره شود. به هر حال سیاست‌های خصوصی‌سازی در بسیاری از کشورهای غربی با موفقیت همراه بوده است. در ایالت‌های متعدد در آمریکا زندان‌های خصوصی، اردوگاه‌های خصوصی و خدمات اداری خصوصی بنیاد شده است. در انگلستان نیز آژانس‌های حفاظتی خصوصی، شرایط لازم برای واگذاری مسؤلیت برقراری نظم عمومی را، از نیروی پلیس به جامعه، فراهم کرده‌اند. (۳۱)

نادیده‌انگاشتن ایده آنارشیمیستی در قرن بیستم و یکم، در خیال، امری ساده است. به‌طور کلی آنارشیسیم از اواخر قرن بیستم دیگر جنبشی سیاسی نبوده است. به هر حال آنارشیسیم‌ها خصلت طبیعی نابودکننده و همراه با فشار و زور دولت را برجسته کردند و در برابر آنها ایدئولوژی‌هایی که گرایش‌های دولت‌خواهانه دارند، مانند سوسیالیسم، لیبرالیسم و محافظه‌کاری، از خود پایداری نشان دادند. آنارشیسیم تأثیری شایان بر اندیشه سیاسی مدرن از خود برجای نهاد. هر دو ایدئولوژی راست نو و چپ نو، تمایلات آزادی‌خواهانه را از عقاید

آنارشیستی اقتباس کردند. دولت جدید بر اهمیت آزادی فردی تأکید کرده ولی معتقد است، این آزادی با رقابت اقتصادی قابل حصول است و تضمین خواهد شد. آنارکو-کاپیتالیسم با بازگرددن زیان‌های مداخله دولت، در طرح اقتصاد بازار آزاد نقشی پیشرو ایفا کرد.^(۳۲) اما آیا این به معنای آن است که آنارشیسم در قرن بیست و یکم تنها مجموعه‌ای از عقاید متفکران سیاسی یا سنت‌های به‌جامانده از آنهاست؟ آیا آنارشیسم تنها ارزش فلسفی دارد؟

نتیجه‌گیری

ظهور راست نواز دهه ۱۹۷۰ میلادی به بعد، نقدی بر سیاست دموکراتیک بود. این دیدگاه بر آن چه بار اضافی دموکراتیک خوانده شده است، تمرکز دارد. یکی از جنبه‌های این انتقاد، وجه ناخوشایند کورپوراتیسم را برجسته می‌کند. نظریه پردازان راست‌نویس بسیار طرفدار بازار آزاد هستند و معتقدند اقتصاد، زمانی که دولت آن را رها کند، بهترین کارکرد را خواهد داشت. در این رهیافت خطر کورپوراتیسم این است که گروه‌ها و منافع اقتصادی بخش‌های مختلف را تقویت کنند و از دولت تقاضای بیشتری برای پرداخت فزاینده، سرمایه‌گذاری عمومی، کمک هزینه‌ها، حمایت دولتی و... داشته باشند. در این حالت کورپوراتیسم به سلطه گروه‌های ذی‌نفع بر حکومت و فزونی گرفتن دخالت دولت و رکود اقتصادی منجر می‌شود. بار اضافی دولت ممکن است پی‌آمد فرایند انتخاباتی نیز باشد. این همان چیزی است که ساموئل برایتان^۱ در سال ۱۹۷۷ میلادی در کتاب *پیامدهای اقتصادی دموکراسی* به آن اشاره کرده است. براساس این نظر وقتی که سیاست انتخاباتی به شکست خود نزدیک می‌شود، سیاستمداران تشویق می‌شوند در رقابت برای رسیدن به قدرت، به انتخاب‌کنندگان وعده‌های

1. Samuel Brittan

غیرواقعی فزاینده بدهند. در این حالت رأی‌دهندگان و سیاستمداران هر دو قابل‌سرزنش و انتقاد هستند.

رأی‌دهندگان با وعده‌هایی دربارهٔ هزینه‌های عمومی بیشتر جذب می‌شوند، زیرا فکر می‌کنند هزینهٔ مالیاتی آن بین تمام جمعیت تقسیم خواهد شد. سیاستمداران، با تحلیل مطلوبیت کسب قدرت، می‌کوشند برای جلب رأی بیشتر پیشنهادهای اضافه‌تر مطرح کنند. همان‌طور که دیوید مارکواند^۱ در سال ۱۹۸۸ میلادی اظهار داشته است، از دیدگاه راست نو دموکراسی برای پیران مانند شکلات برای بچه‌هاست؛ همیشه و سوسه‌انگیز، بی‌ضرر در مقادیر اندک و تهوع‌آور هنگام افراط. بنابراین نظریه‌پردازان راست‌نو تمایل دارند که اصطلاح‌های دموکراسی را صریحاً جانبدارانه ببینند. ایشان این امر را کاری بنیادی می‌پندارند، زیرا با این کار در مقابل حکومت مستبدانه از آن دفاع می‌کنند. البته راست‌نو خود ترکیبی از محافظه‌کاری نو و لیبرالیسم نو است که هر دو ارزش‌هایی چون آزادی، حق انتخاب و حقوق را خواستار و به‌گونه‌ای همصدا با نئوآنارشسیسم شکل‌گیری دولت دموکراتیک را تنها در سایهٔ دولت حداقل میسر می‌دانند. راست‌نو همانند پلورالیسم نو به این نتیجه رسیده است که دروندادهای دموکراتیک در دولت نهادینه شده‌اند و ساز و کار موجود تنها معیار دموکراتیک بودن دولت‌ها نیست. دولت حداقل خود ساز و کارهای دموکراتیک را اعمال می‌کند.

نظریهٔ دولت حداقل، گرایش مسلط نظریه‌های تجویزی با رویکرد دولت محور است. به‌گونه‌ای که در ربع آخر قرن بیستم نظریه‌های راست‌نو، محافظه‌کاری نو، لیبرالیسم نو و آنارشسیسم نو همگی دربارهٔ دولتی که نخست در حوزه‌های اقتصادی و سپس در سایر حوزه‌ها

1. David Marquand

آنارشیسم نو همگی دربارهٔ دولتی که نخست در حوزه‌های اقتصادی و سپس در سایر حوزه‌ها کمترین مداخله را داشته باشد، به توافق رسیده‌اند. این دولتی است که کارویژه‌های آن به اموری چون اعادهٔ نظم، پاسداری از امنیت ملی، نظارت بر قراردادهای، ممانعت از تجاوز افراد به حقوق یکدیگر، حفظ آزادی شهروندان، تضمین امنیت اقتصادی، حفاظت از دارایی‌های خصوصی و... محدود شده است. البته در نظریه‌های تبیینی با رویکرد جامعه‌محور، این مباحث هنوز جایگاه خاص خود را نیافته‌اند، اما در گرایش‌های متأخر آنها نوعی تلاش برای کاهش فعالیت دولت مشاهده می‌شود، هرچند نظریه‌هایی مانند مارکسیسم نهایتاً به حقوق دولت می‌اندیشند.

رویکردهای تجویزی دولت که نظریهٔ دولت حداقل را گرایش مسلط تلقی کرده‌اند، با تأکید بر روندهای دموکراتیک، به‌ویژه اساسنامه‌های دموکراتیک، رقابت حزبی، حق رأی، گزینش عمومی، فعالیت گروه‌های ذی‌نفوذ با سازمانی مبتنی بر تقاضا که چارچوب حکومت نمایندگی را شکل می‌دهد یا با سازمانی مبتنی بر عرضه که عرضه‌کنندهٔ انحصاری کالاها و خدمات است و براساس ترجیح اقتصاد بازار و عدم تمرکز و بوروکراسی شرایطی بهتر برای برگزاری انتخابات و به‌طور کلی مشارکت شهروندان در تعیین سرنوشت خود فراهم می‌آورد، معتقدند که این دولت شرایطی تازه برای گذار به دموکراسی ایجاد می‌کند. از نظر راست‌نویسان نیز نهادهای دموکراتیک با اقتصاد سرمایه‌داری پیوند خورده‌اند. البته رویکردهای تبیینی نیز هرچند به توصیف وضع موجود می‌پردازند، به تدریج به سمت کاهش کارکردهای دولت و بسط‌دادن حوزهٔ جامعه پیش می‌روند. در گرایش‌های متأخر این نظریه‌ها این مسأله نمودی بیشتر پیدا می‌کند، به‌ویژه در نظریه‌های پلورالیسم و پلورالیسم نو که با بهره‌گیری از تعدد گروه‌های قدرت، رسانه‌های گروهی، تخصصی‌شدن حکومت، مشارکت عقلانی، درصدد عرضهٔ راه‌کارهایی مناسب برای گسترش روند گذار به دموکراسی هستند. البته پلورالیسم اولیه

دروندهای سیاسی را به‌صراحت سازوکارهای کنترل رهبران سیاسی معرفی می‌کند، اما پلورالیسم نو با عرضه‌الگوی دولت متخصص بر این باور تأکید دارد که دروندهای سیاسی دیگر وجهه بیرونی نداشته، دولت‌ها خود را به رعایت اصول دموکراسی ملزم می‌بینند.

در این مقاله نظریه‌های تجویزی دولت بر مبنای رویکردی دولت‌محور بررسی شد. این نظریه‌ها رابطه قدرت دولت را با نیروهای جامعه مدّ نظر قرار می‌دهند و بر توانایی دولت در انجام عملی خلاف تقاضاهای بازیگران سیاست، اعم از رأی‌دهندگان، گروه‌های ذی‌نفع، یا هر بازیگر دیگر تأکید می‌کنند. همچنین حکایت از آن دارند که دولت محکوم نیروهای اجتماعی نیست، بلکه می‌تواند خودمختارانه عمل کند. اما نکته مهم، تأکید همه نظریه‌های دولت‌محور و تجویزی بر دولت حداقل و شناسایی آن به‌مثابه زمینه‌ای برای گسترش دموکراسی - به‌عنوان مهمترین ابتکار قرن بیستم که نه تنها جوامع غربی بلکه دیگر جوامع را متأثر از خود ساخته - در عصر جهانی شدن است. هرچند در نظریه دولت حداقل دروندهایی ضعیف را شاهدیم، پای‌بندی‌هایی به اصول نهادهای دموکراسی هم ملاحظه می‌شود. پس جهانی شدن مفهوم تام و جدیدی است که دولت‌ها را به سوی کمترین مداخله و افراد را در موقعیت‌های دموکراتیک قرار می‌دهد و در یک کلام ارتقاء فرهنگ دموکراتیک در عرصه جامعه مدنی، اقتصاد مبتنی بر بازار و وجود یک دولت حداقل با کفایت از مهمترین تجلیات جهانی شدن می‌باشند.

پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها

۱. رکا: حسین بشیریه، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (لیبرالیسم و محافظه‌کاری)، ج ۲، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۸)، ص ۱۸۶.
2. see: Milton Friedman, *Capitalism and Freedom*, (Chicago: University of Chicago Press, 1962), pp.100-110.
3. see: F. von Hayek, *Law, Legislation and Liberty*, vol. I-III, (London: Routledge, and Kegan Paul, 1982), pp. 80-82.
- and see: B. Frey, "State and Prospect of Public Choice, a European View", *Public Choice* 46, (1985), pp. 141-161.
4. see: Patrick Dunleavy and Brendan O'Leary, *Theories of the State*, (London: MacMillan Education LTD, 1991), p. 95.
5. *Ibid.*
6. J. Q. Wilson, *Political Organizations*, (New York: Basic Books, 1973), Ch., 16.
7. R. E. Goodin, "Rational Bureacrats and Rational Politicians in washington and whitehall", *Public Administration* 62, (1982), pp. 23-41.
8. *Ibid.*
9. see: A. O. Hirschman, *Elite, Voice and Loyalty*, (Cambridge, Massachusetts: Harvard University press, 1970), pp. 513-514.
10. J. Bennet and M. Johnson, *The Political Economy of Federal Government Growth*, (Colledge Station, Texas: 1980), pp. 38-41.
11. see: Jürgen Habermas, *The New Conservation, Cultural Criticism and the Historian's Debate*, (Cambridge: Cambridge University Press, 1989), pp. 14-17.

ورک: آستین رنی، حکومت (آشنایی با علم سیاست)، ترجمه‌لی لاسازگار، (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴)،
صص ۱۲۶-۱۳۵.

12. see: Andrew Heywood, *Political Ideologies (An Introduction)*, (London: MacMillan Press Ltd., 1998), p. 97.

13. *Ibid*, pp. 98-100.

14. see: William Stanley, *Christianity and American Economics, from Puritanism to Neo-Conservatism*, (U.S.A: The Florida State University, 1995), pp. 5-10.

15. *Ibid*.

16. Norman Barry, "Conservative Thought and the Welfare State", *Political Studies, XLV*, (1977), pp. 331-345.

17. Clinton Rossiter, "Conservatism", *International and Encyclopedia of the Social Science*, Edited by Adam and Jessica Kuper, (London: Routledge, 1999), pp. 290-295.

and see: Avtial Hadassah Bloch, *The Emergence of Neo-Conservatism in the United States*, (U.S.A: Columbia University, 1993), pp. 7-20.

and see: John Gray, *Post - Liberalism, Studies in Political Thought*, (New York, London: Routledge, 1996), pp. 272-282.

18. see: Gray, *op. cit.*, p. 275.

and see: Christopher Lasch, *The Minimal Self*, (London: Picador, 1985).

19. see: Heywood, *op. cit.*, pp. 92-97.

20. *Ibid*.

۲۱. رنی، پیشین، صص ۱۲۶-۱۳۵.

۲۲. همان.

23. see: Dunleavy, *op. cit.*, pp. 72-127.

24. Heywood, *op. cit.*

25. William Benton, "Future of Liberalism", "Modern Socio - Economic Doctrines and Reform Movements", *Encyclopedia of Britannica*, vol. 20, (Britannica, 1995), p. 26.

۲۶. رک: محمد توحیدفام، چرخش‌های ایدئولوژی، (تهران: انتشارات باز، ۱۳۸۱)، صص ۶۵-۸۲.

27. Heywood, *op. cit.*

و رک: احمد سیف، «بربریت متمدن: لیبرالیسم جدید در پایان قرن بیستم»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۹۹-۱۰۰، (آذر و دی ۱۳۷۴)، صص ۵۸-۶۰.

28. see: Gray, *op. cit.*

رک: رنی، پیشین.

29. Heywood, *op. cit.*, pp. 210-211.

30. Andrew Hacker, "Anarchism", *International Social Science Encyclopedia*, edited by Adam and Jessica Kuper, (London: Routledge, 1999), pp. 283-285.

31. Heywood, *op. cit.*

32. Theodore J. Lowi, *The End of Liberalism: Ideology, Polity and the Crisis of Public Authority*, (New York: Norton, 1969), pp. 50-51.

شعبه پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی